

تجدد دین را تضعیف کرده است

سیدحسین نصر

شرق، ش ۸۳۵، ۸۵/۵/۲۵



چکیده: آقای دکتر نصر در این گفت‌وگو به تضعیف دین در دوران مدرن اشاره کرده است. به نظر وی، اگر رویکرد مجددی به دین شده، عکس العمل دین‌داران و نیاز فطری بشر است، نه این‌که محصول تجدد باشد. وی بر همهٔ وجوه دین، از جمله فقه تأکید دارد و معتقد است، باید فقه را همراه معنویت به بشر امروز عرضه کرد.

○ جناب عالی در بسیاری از آثارتان، به کرات و به تکرار، اشاره می‌کنید به این‌که تمامی تمدن‌ها، از پیش از تاریخ تاکنون، مبنایی دینی داشته‌اند و در واقع سنت‌های دینی مختلف علت ایجاد تمدن‌های بشری بوده‌اند. از سوی دیگر هم مانند دیگر سنت‌گرایان از منتقدین جدی تمدن مدرن و به ویژه رویکرد سکولار این تمدن هستید. با این وصف به نظر شما، تمدن مدرن به حضور بیشتر دین کمک کرده یا بالعکس باعث دین‌زدایی از جامعه شده است؟

● بدون شک تجدد باعث تضعیف دین و موجب دین‌زدایی شده است و این امر در زمینه‌های گوناگون مانند اخلاق و منش اجتماعی، اقتصاد و سیاست از یک سو و فلسفه، علم و حتی تا حدی تفکر جدید دینی از سوی دیگر مشهود است. منتها هیچ کس حدس نمی‌زند که نفس دین‌زدایی توسط تجدد باعث عکس العمل از طرف نیروهای دینی شود. نیمهٔ دوم قرن بیستم شاهد تقویت دوبارهٔ دین بود، ولی در بسیاری از موارد این بازگشت به صورت بنیادگرایی بود که کاملاً متمایز از سنت و روی دیگر سکه تجدد است.

○ ارزیابی شما از تلاش‌های نواندیشان اسلامی و روشن‌فکران اسلامی در دنیای مدرن چیست؟
اما تقریباً در هیچ یک از آثار به فارسی برگردانده شده شما، نقد و نظری دربارهٔ افرادی همچون
سروش، شبستری، ملکیان، کدیور، عثماوی، ابوزید و عبدالرزاق نمی‌بینیم. علت چیست؟

● بنده به بیشتر روشن‌فکران نیمه‌متجدد و مسلمان توجه زیادی نداشته و اصالتی در فکر
آنان نمی‌بینم. آنان بیشتر تسلیم تفکر دین‌زدایی غرب جدیدند و دانشی عمیق نسبت به خود
فرهنگ غربی هم ندارند و از تفکر آنان که کوشیده‌اند به چالش‌های تجدد از دیدگاه دینی
پاسخ گویند بی‌خبرند. بنده بیشتر این نوع متفکران را یک نوع متفکر غربی درجهٔ دوم می‌دانم
که مانند اسلاف متجدد خود از محمد عبده گرفته به بعد تأثیری در آینده اسلام نخواهند
داشت.

○ فقه در دست‌گاه دینی سنت‌گرایان چه مقامی دارد؟ از دید سنت‌گرایان فقه موضوعیت دارد یا
طریقت؟

● سنت‌گرایان برای تمامی وجوه هر سنت و دینی، از فقه گرفته تا عرفان و حکمت، احترام
قائل‌اند. این امر برای ایشان هم در مورد اسلام و هم ادیان دیگر صادق است. گنون و شوآن هر
دو دربارهٔ ضرورت پیروی از تعلیمات شرع نوشته‌اند. بنده نیز معتقدم بدون اجرای احکام
الاهی در مرتبه حقوق و فقه، قدم فراتر نهادن به سوی وادی عرفان ممکن نیست؛ اقلأ نه به
صورت جدی. گریز جوانان از فقه به علت فقه نیست بلکه به علت جدا کردن معنویت از فقه
است. بهترین راه ارائه فقه به نحوی که توسط جوانان پذیرفته شود، زیستن طبق اصول
اخلاقی و تخلق به فضایل معنوی است.

○ آیا تفاوتی میان نیازهای معنوی انسان مدرن و انسان سنتی وجود دارد؟ و اگر تفاوتی هست آیا این
تفاوت منجر به تفاوت‌انتظارایشان از دین نخواهد شد؟

● اگر به قلب مطلب بنگریم تفاوتی وجود ندارد، چون بشر مدرن مانند انسان سنتی متولد
می‌شود، زندگی می‌کند و می‌میرد و احتیاج به قوت معنوی دارد؛ همان‌طور که بدنش محتاج
به غذای جسمانی است. ولی در عالم عوارض تفاوت‌هایی است که از عادت‌های فرهنگی و
فکری جوامع متجدد سرچشمه می‌گیرد. بشر امروز بسیار به خود می‌بالد و انتظار دارد به هر
دانشی خیلی سریع تفوق یابد و نیز شکاک بار آمده است؛ لذا باید لب‌لباب دین را از دیدگاهی
کاملاً معنوی و عقلانی به او عرضه داشت، نه مانند گذشته که همگان در عالم ایمان و یقین
می‌زیستند و می‌شد قدم به قدم آنان را از ظاهری‌ترین به باطنی‌ترین حقایق راهنمایی کرد.

بازتاب اندیشه ۷۷
۵۲
تجدد دین را
ضعیف کرده
است

○ تعریف مشخص شما از سکولاریسم چیست؟ گروهی معتقدند آرامش اجتماعی / سیاسی - که از لوازم داشتن فضای معنوی است - در حکومت‌های سکولار بیشتر به دست می‌آید. آیا موافقید؟

● سکولاریسم یعنی قداست زدایی و دور کردن حقیقت معنوی و امر قدسی از زندگی برونی افراد و جوامع. درست که در جوامعی که سکولار شده‌اند، پس از مدت‌ها جنگ و نزاع و در اروپا کشت و کشتار، محیطی نسبتاً آرام پدید آمده است. البته در این کشورها پرداختن به حیات معنوی کار آسانی نیست، ولی امکان‌پذیر است. و نیز درست است که در جوامع نیمه سنتی در بسیاری از جاها نزاع و اغتشاش وجود دارد، ولی این مسأله خود به علت برخورد بین دین و سنت از یک سو و تجدد و سکولاریسم از سوی دیگر است و نیز منتج از استیلای جوامع سکولار شده بر این جوامع است.

○ نظرتان درباره روایت‌های مدرن و سیاسی از سنت‌های دینی چیست؟

● بنده اصولاً با روایت‌های مدرن از دین مخالفم، چون این امر خود مخالف سنت است. و اما روایت سیاسی، اگر این روایت احیای تفکر و نحوه عملی سنتی یک دین باشد، قابل قبول است. ولی اگر بدعت باشد و به نام دین عناصر مدرن در آن گنجانیده شود، قابل قبول نیست.

○ در قرائت سنت گرایانه از اسلام، فریضه «جهاد فی سبیل الله» چه کارکردی در دنیای مدرن دارد؟ آیا برداشت گروه‌هایی همچون حماس، جهاد اسلامی و یا حزب الله را از جهاد درست می‌دانید؟

● مهم‌ترین جهادها همان جهاد اکبر است که پیامبر اکرم ﷺ بدان اشاره فرمودند. چه در دنیای سنتی و چه در دنیای متجدد، مهم‌ترین جهاد بر ضد نفس و تمایلات پلید آن و بر ضد نفس اماره است. ولی گروه‌هایی که به جهاد اصغر می‌پردازند تا زمانی که از مملکت، خانواده، دین و فرهنگ خود دفاع می‌کنند فعالیت آنها جایز است، به شرطی که طبق اصول شرعی و قرآنی باشد؛ مثلاً احتراز از کشتن بچه‌ها و زن‌ها و غیره. بنده با نظر فقهای شیعه که جهاد همیشه باید تدافعی و نه تهاجمی باشد کاملاً موافقم.

○ گرچه نقدهای زیادی را به تمدن و فرهنگ مدرن وارد می‌دانید، اگر بخواهید مهم‌ترین شان را به اختصار فهرست کنید، به چه مواردی اشاره می‌کنید؟

● فراموشی علم واقعی به حقیقت الاهی و انسانی و طبیعی که نتیجه آن پشت کردن به عالم معنا و اعلام استقلال انسان از خداوند است. نقدهایی که سنت‌گرایان به تجدد می‌کنند مانند رد بشرگرایی، فردگرایی، خردگرایی (به معنی ناسیونالیسم) و قداست زدایی، همگی از آنچه عرض کردم سرچشمه می‌گیرد.

● اشاره

در این گفت‌وگو بر نکات خوبی تأکید شده که می‌توان به پاره‌ای از آنها اشاره داشت. در عین حال به نظر می‌رسد یک نقیصه وجود دارد و آن مجال بسط نیافتن سخن پیرامون مباحث مطروحه است. در ادامه برخی از نکات مورد اشاره قرار می‌گیرد:

۱. وی می‌گوید که، اخلاق اسلامی از شریعت جدایی‌ناپذیر است و «بهترین راه ارائه فقه به نحوی که توسط جوانان پذیرفته شود، زیستن طبق اصول اخلاقی و تخلق به فضایل معنوی است.» این سخن جان مایه‌ای بسیار قوی دارد. از طرفی خطر تهی شدن فقه از اخلاق را گوشزد می‌کند و از سوی دیگر، به جدا افتادن اخلاق از فقه هشدار می‌دهد. هر دو خطرناک است و به وادی گمراهی یا سطحی‌نگری منجر می‌شود. بسیاری از روشن‌فکران دینی تلاش گسترده‌ای برای تفکیک وجوه مختلف دین از یکدیگر دارند، به گونه‌ای که ارتباط ارگانیک این وجوه را از یکدیگر می‌گسلند. این امر موجب آن می‌شود که با تأکید هر قشر بر یکی از این وجوه، تمامیت و زیبایی شریعت اسلامی را از میان می‌برند و چهره‌ای ناقص از دین عرضه می‌دارند. آنان که بر فقه تنها به بیان درست‌تر بر حقوق، تأکید می‌کنند، چهره‌ای خشک و عبوس و بی‌روح از شریعت عرضه می‌کنند که موجب وازنش اهل دل و جوانان می‌شود. آنان که بر اخلاق یا معنویت صرف تأکید می‌ورزند، و فقه را نادیده می‌گیرند یا نقش آن را کم‌رنگ می‌کنند، چهره‌ای بی‌هویت از دین عرضه می‌کنند که نه تنها هویت مورد نیاز فرد دین‌دار را شکل نمی‌دهد، بلکه از بی‌راه‌هایی سر بر می‌آورد که همان معنویت را نیز تحصیل نخواهد کرد. بنابراین، تأکید جناب نصر بر جامعیت شریعت اسلامی (و البته از نظر ایشان جامعیت سایر شرایع معتبر)، تأکیدی درست و موجه است و باید در میان روحانیت ما و نیز در میان روشن‌فکران دینی، مورد توجه قرار گیرد.

۲. به نظر ایشان نیازهای اساسی انسان متجدد با انسان سنتی تفاوتی نکرده است. این توجه نیز کاملاً درست است؛ زیرا مسائل اساسی انسان تغییر نکرده و نمی‌کند. هر چه در زندگی انسان تغییر کند، نمی‌تواند مسأله به دنیا آمدن و از دنیا رفتن را تغییر دهد و آن را حذف کند. همین امر موجب می‌شود که پرسش‌های اساسی انسان همواره پایدار بماند که از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود / به کجا می‌روم آخر، تنمایی وطنم.

بله، اگر روزگاری را بتوان فرض کرد که در آن مسأله مرگ به کلی حذف شود، بشر بتواند برای خود بر روی زمین زندگانی جاویدانی دست و پا کند، آن گاه مسأله اساسی او عوض شده است و می‌توان گفت اصلاً انسان جدیدی درست شده است.

۳. توضیحی که وی در پاسخ به سؤال از اسلام سیاسی و نیز از جهاد فی سبیل الله می‌دهند، هر چند کوتاه، نشان می‌دهد که اندیشه سنت‌گرایان، آن‌چنان‌که گاهی مانند صوفیان گوشه نشین تبلیغ می‌شود، سیاست‌گریز نیست و می‌توان در آن رگه‌هایی از اسلام اجتماعی - سیاسی یافت که قابل بسط نیز باشد.

بازتاب اندیشه ۷۷
۵۶
تجدد دین را
ضعیف کرده
است

۴. ایشان می‌گویند که، نیمه دوم قرن بیستم شاهد تقویت دوبارهٔ دین بود، ولی در بسیاری از موارد این بازگشت به صورت بنیادگرایی بود که کاملاً متمایز از سنت و روی دیگر سکه تجد است.» اگر مقصود ایشان از بنیادگرایی، جنبش‌هایی نظیر طالبان در اسلام یا منونایت‌ها در مسیحیت باشد، شاید بتوان با وی موافقت کرد. اما اگر بنیادگرایی مورد نظر ایشان آن‌قدر وسیع باشد که شامل نهضت اسلامی امام خمینی^ع نیز بشود، دیگر نمی‌توان با ایشان موافق بود. به صرف این‌که در یک نهضت احیای دینی از پاره‌ای عناصر مفهومی مدرن یا پاره‌ای اعمال اجتماعی متجدد استفاده می‌شود، نمی‌توان آن‌را متجدد نامید. مفهوم انقلاب، مفهومی متجددانه است، اما می‌توان آن‌را به عنوان روشی برای دستیابی به اهداف اصیل دینی استفاده کرد، بدون این‌که به اساس دین و سنت خدشه وارد شود. باید اصول اساسی را از عوارض جدا کرد. به هر حال دنیای متجدد نمی‌توان از ابزار خلق شده به کلی گریخت و همه را نادیده گرفت. بنیادگرایی واقعی باید از همهٔ اینها گریزان باشد. چنان‌که گروهی از منونایت‌ها چنین می‌کنند. بنابراین نه استفاده از ابزار مدرن موجب می‌شود که ماهیت یک حرکت را متجدد یا بنیادگرایانه کند، نه بالعکس، گریز از استفاده از آن. باید ماهیت و جوهرهٔ اصلی هر حرکت را جداگانه مورد تحلیل و ارزیابی قرار داد، آن‌گاه اگر قرار است نامی نهاده شود، می‌توان به آفرینش مفهومی جدید دست زد و از محدودهٔ چند عنوان سنتی، بنیادگرا و مصلح فراتر رفت.

ژوئیه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی